

# راه و رسم فرمانروایی

در اندیشه نظامی گنجوی

تاریخ دریافت: ۸۱/۹/۴

تاریخ تأیید: ۸۱/۱۱/۱۰

قادر فاضلی\*

آیین حکمرانی از دیدگاه حکیم نظامی دارای شرایط و اهداف و اصول و فروعی است که هر حکمرانی باید بدان ملتزم باشد تا حکومتش مشروعیت، مقبولیت و مداومت داشته باشد. نظامی این آیین را گاهی در قالب نقل قول از حاکمان و گاهی به زبان نصیحت و اندرز به پادشاهان عنوان می‌کند تا افکار خود را بیان و جامعه را بدان سو سوق دهد.

واژه‌های کلیدی: آیین حکمرانی، نظامی گنجوی، مشروعیت، پادشاهان، ادبیات سیاسی.

## مقدمه

ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی مقلب به نظام الدین و متخلص به نظامی در سال ۵۳۰ هجری<sup>۱</sup> در شهر گنجه به دنیا آمد. برخی او را قمی الاصل دانسته‌اند.<sup>۲</sup> وی تقریباً همه عمر را در گنجه سپری کرد و سرانجام بین سال‌های ۵۹۸ تا ۶۱۴ دیده از جهان بست. نظامی بخش عمده عمرش را در انزوا به سر برد و آثار ماندگارش در این سال‌ها خلق گردید. وی در علوم مختلف تحصیل کرده بود. هر چند از اساتید و نحوه تحصیل وی اطلاعی در حافظه تاریخ ثبت نشده است، ولی از اشعارش پیداست که از علوم مختلف چون عرفان، حکمت، کلام، صرف و

\* مدرس حوزه و دانشگاه.

نحو، نجوم و تاریخ شناخت داشته است.<sup>۳</sup>

### خردمندی، هنرمندی و حکمرانی

به دولت داشتند اندیشه را پاس  
سخنهایی ز رفعت تا ثریا  
وگر چون مقبلان دولت پرستی  
زمن داناترین کاین شعر گفتند  
فلک را چتر بد سلطان بیایست

نشاید لعل سفتن جز به الماس  
به اسباب مهیا شد مهیا  
طمع را میل درکش باز رستی  
به بازوی ملوک این لعل سفتند  
که الحق چتر بی سلطان نشایست<sup>۴</sup>

\*\*\*

به دستوری او شوی شغل سنج  
تو را دولت او را هنر یاور است  
هنر هر کجا یافت قدری تمام  
همان دولتی کارجمندی گرفت  
چو خواهی که بر مه رسانی سریر

که دستور دانا به از تیغ و گنج  
هنرمند با دولتی در خور است  
به دولت خدائی برآورد نام  
ز رای بلندی بلندی گرفت  
ازین نردبان با شدت، ناگزیر<sup>۵</sup>

\*\*\*

خردمند را خوبی از داد اوست  
کسی کو بدین ملک خرسند نیست  
خرد نیک همسایه شد آن بد است  
چو در کوی نابخردان دم زنی  
درین ره کسی خانه آباد کرد  
چو دریا به سرمایه خویش باش  
به مهمانی خوش تا روز مرگ  
چه پيله ز برگ کسان خورد گاز  
مکن تکیه بر زور بازوی خویش  
بر آتش میاور که کین آورد  
به ناموس شاید جهان داشتن  
هر آن جو که با زر بود هم عیار

پناه خدا ایمن آباد اوست  
به نزدیک دانا خردمند نیست  
که همسایه کوی نابخرد است  
به ار داستان خرد کم زنی  
که گردن ز دهقانی آزاد کرد  
هم از بود خود سود خود بر تراش  
درختی شو از خویشتن ساز برگ  
همه تن شد انگشت وقی کرد باز<sup>۶</sup>  
نگهدار وزن ترازوی خویش  
سکاهن بر آهن کمین آورد  
وز آنجاست رایت بر افراشتن  
به نرخ زر آرنش اندر شمار<sup>۷</sup>

اندیشه یکی از ارزش‌های والای انسانی است، به طوری که بعضی از اندیشمندان ارزش انسان را



اقلیم تن را فتح کرده است. اول، سرمایه وجودی خودش را کشف کرده و سپس به ضبط و مدیریت سرمایه‌های دیگران می‌پردازد. در این صورت، اگر همه مردم از او رو بگردانند باز او سلطان است، زیرا هنوز حافظ سرمایه ابدی خویش است.

چو دریا به سرمایه خویش باش  
هم از بود خود سود خود بر تراش

از نظر نظامی قدرت و ثروت شرط لازم حکمرانی است نه شرط کافی. حاکمانی که با تکیه بر زر و زور حکومت کرده‌اند، چند صباحی بیشتر دوام نیاورده‌اند. اساس حکومت باید بر ناموس متکی باشد. حکومت بر اساس ناموس [یعنی قانون] مستلزم حکیم بودن حاکم به این امور است که در این صورت خود میزان الاعمال دیگران می‌شود، زیرا او صاحب عیار واقعی است؛ اما حاکم متکی بر زر و زور به همان اندازه زر و زور ارزش دارد که با ترازوی مادی قابل محاسبه است. از این رو نظامی می‌گوید: حاکم هیچ‌گاه نباید به زور بازوی خود متکی باشد، بلکه باید ارزش خودی و خودشناسی را محفوظ بدارد. با جنگ و سخت‌گیری و سرکوب جز خشم و نفرت روز افزون چیزی حاصل نمی‌شود.

مکن تکیه بر زور بازوی خویش	نگهدار وزن ترازوی خویش
بر آتش میاور که کین آورد	سکاهن بر آهن کمین آورد
به ناموس شاید جهان داشتن	وز آنجاست رایت بر افراشتن
هر آن جو که با زر بود هم عیار	به نرخ زر آرنشش اندر شمار

## زن و حکومت

مسئله حکومت زن از دیرباز مطرح بوده و دیدگاه‌های گوناگونی در این خصوص ارائه شده است. بعضی مخالف حکومت زن بوده و برخی موافق آن. نظر غالب بر عدم جواز حکومت زن است. نظامی در قصه اسکندر، پادشاه روم و نوشابه که حاکم یک منطقه‌ای بوده است دیدگاه‌های خود را مطرح کرده است. به نظر وی اساس حکومت فکر و اندیشه و عدل و انصاف است. حاکم چه مرد باشد و چه زن باید به این فضایل و اخلاق حسنه متخلق باشد. از این رو نظامی وقتی از نوشابه خانم تعریف می‌کند او را به صفات پسندیده مانند عفت، چالاکی و صفات مردانه می‌ستاید.

قوی رای و روشن دل و نغز گوی	فرشته نفس بلکه فرزانه خوی
زنی از بسی مرد چالاک تر	به گوهر ز دریا بسی پاکتر
قوی رای و روشن دل و سرفراز	به هنگام سختی رعیت نواز
به مردی کمر بر میان آورد	تفاخر به نسل کیان آورد
کله داریش هست و او بی‌کلاه	سپهدار و او را نبیند سپاه

غلامان مردانه دارد بسی      نبیند ولی روی او را کسی<sup>۱۱</sup>  
 از دیگر صفات پسندیده این سلطان خانم این است که روزها در قصر سلطنتی بر تخت امارت  
 می‌نشیند، اما شب هنگام در کلبهٔ محقری با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازد. چون روزش برای  
 مردم است در خانه سلطنتی که متعلق به کشور است به سر می‌برد، اما شبش که برای خود اوست از  
 خانه خلق خارج شده و به کلبهٔ درویشی خویش رفته و با خدای خود سخن می‌گوید.

اگر چه پس پرده دارد نشست	همه روز باشد عمارت پرست
سرائی ملوکانه دارد بلند	بساطی کشیده در او ارجمند
ز بلور تختی برانگیخته	به خروار گوهر بر او ریخته
نشیند بر آن تخت هر بامداد	کند شکر بر آفریننده یاد
زن کاردان با همه کاخ و گنج	ز طاعت نهد بر تن خویش رنج
ز پرهیزگاری که دارد سرشت	نخسبد در آن خانهٔ چون بهشت
دگر خانه دارد ز سنگ رخام	شب آنجا رود ماه تنها خرام
در آن خانه آن شمع گیتی فروز	خدا را پرستش کند تا به روز
نه شب فازغ است از پرستشگری	نه روز از تماشا و جان پروری
خورند از پی او و یاران او	غم کار او کارداران او <sup>۱۲</sup>

از نظر نظامی زن با حفظ سیرهٔ زنانگی، نمی‌تواند حکومت کند. زنانی که سلطنت کرده‌اند، مردانه  
 صفت بوده‌اند، زیرا طبیعت حکمرانی با طبیعت زنانگی سازگار نیست؛ از این رو نوشابه به اسکندر  
 می‌گوید:

اگر چه زنم زن سیر نیستم	ز حال جهان بی‌خبر نیستم
منم شیر زن گر توئی شیر مرد	چه ماده چه نر شیر وقت نبرد
چو بر جوشم از خشم چون تند میغ	در آب آتش انگیزم از دود تیغ
کفلگاه شیران بر آرم به داغ	ز پیه نهنگان فروزم چراغ <sup>۱۳</sup>

اسکندر وقتی درایت و مردانگی نوشابه را ملاحظه می‌کند، متعجب شده، ضمن اذعان به قابلیت  
 او برای حکومت، می‌گوید: لایق‌ترین کار برای زن این است که به امور زنانه مشغول باشد تا امور  
 مردانه:

به دل گفت کاین کاردان گر زن است	به فرهنگ مردی دلش روشن است
زنی کو چنین کرد و اینها کند	فرشته بر او آفرینها کند
ولی زن نباید که باشد دلیر	که محکم بود کینهٔ ماده شیر

زنان را ترازو بود سنگزن  
 زن آن به که در پرده پنهان بود  
 چه خوش گفت جمشید با رای زن  
 مشو بر زن ایمن که زن پارساست  
 بود سنگ مردان ترازو شکن  
 که آهنگ بی‌پرده افغان بود  
 که یا پرده یا گور به جای زن  
 که در بسته به گر چه دزد آشناست<sup>۱۴</sup>  
 با همه این حرف‌ها، نظامی دو مؤلفه کاردانی و نیک رأیی را اصل در حکومت تلقی کرده و آنها را ستوده است.

به دل گفت کاین کاردان گر زن است  
 هزار آفرین بر زن خوب رأی  
 ز پند تو ای بانوی پیش بین  
 چو نوشابه آن آفرین کرد گوش  
 به فرهنگ مردی دلش روشن است  
 که ما را به مردی شود رهنمای  
 زدم سکه زر چو زر بر زمین  
 زمین را ز لب کرده یاقوت نوش<sup>۱۵</sup>

### آیین حکمرانی

گفت کافر خدای داد به من  
 بر خدا خوانم آفرین و سپاس  
 پشت بر نعمت خدا نکنم  
 چو رسیدم به تخت و تاج بلند  
 آن کنم گر خدای بگذارد  
 با من ای خاصگان درگه من  
 از کجی به که روی برتابید  
 گر نگیرید گوش راست به دست  
 روزکی چند چون بر آسایم  
 آنچه ما را فریضه افتادست  
 کار من جز درود و داد مباد  
 این خداداد شاد باد به من  
 کافرین باد بر خدای شناس  
 شکر نعمت کنم چرا نکنم  
 کارهایی کنم خدای پسند  
 که ز من هیچکس نیازدارد  
 راست خانه شوید چون ره من  
 رستگاری به راستی یابید  
 ای بسا گوش چپ که خواهد خست  
 در انصاف و عدل بگشایم  
 ظلم را ظلم و داد را دادست  
 هرک ازین شاد نیست شاد مباد<sup>۱۶</sup>

\*\*\*

پایه گاه دشمنان بشکست  
 مردمی کرد در جهان داری  
 خصم را نیز چون ادب کردی  
 کادمی را به وقت پروردن  
 بر جهان داد دوستان را دست  
 مردمی به ز مردم آزاری  
 صد بکشتی یکی نیاززدی  
 کشتن اولی تر است از آزدن<sup>۱۷</sup>

آیین حکمرانی از دیدگاه نظامی دارای شرایط و اهدافی است که هر حکمرانی باید بدان ملتزم باشد تا حکومتش مشروعیت و مقبولیت و مداومت داشته باشد. آنچه نظامی از زبان سلاطین و پادشاهانی چون بهرام گور، اسکندر و خسرو می‌گوید، در واقع کلام خود نظامی است نه دیگران، زیرا چه بسا بهرام یا اسکندر آن گونه که نظامی توصیف می‌کند نبوده باشند. آنچه مهم است این که حکمرانی صحیح دارای اصول و فروعی است و نظامی آیین حکمرانی را گاهی در قالب نقل قول از حاکمان و گاهی به زبان نصیحت و اندرز به پادشاهان عنوان می‌کند تا افکار خود را بیان کرده و جامعه را بدان سو سوق دهد. آنچه وی از زبان بهرام و دیگران در آیین حکمرانی نقل می‌کند عبارتند از:

۱. حکومت نعمتی است الهی برای انسان الهی؛

۲. شکر نعمت حکومت جلب رضایت خداست؛

۳. رضایت خدا در خدمت به خلق خداست؛

۴. قدرت وسیله‌ای است برای انجام کارهای خداپسندانه: کسی که حکومت را نعمتی الهی و وسیله امتحان خداوندی می‌داند با آن که حکومت را محصول زور بازو زیرکی، حیله و سیاست شخصی خود می‌داند، بسیار فرق دارد. اولی هدفش انجام وظیفه‌ای است که عقل و دین او بر عهده‌اش نهاده‌اند و دومی هدفش حفظ قدرت و حکومت برای خود به هر قیمتی که باشد، است؛ اولی تا زمانی که وسیله حکومت و خدمت فراهم است حکمرانی کرده و وقتی شرایط از بین برود خود را کنار می‌کشد، اما دومی حاضر است میلیون‌ها نفر کشته شوند. ولی او از حکومت به کنار نرود؛ اولی خلق را برای خدا می‌خواهد و دومی خلق را برای خود؛ اولی امنیت جامعه را تأمین می‌کند تا مردم به آرامش برسند و دومی امنیت را برای آرامی مردم می‌خواهد. اولی ملاک درستی عمل را پسند خدا می‌داند و دومی ملاک درستی را پسند خود.

کارهایی کنم خدای پسند

چو رسیدم به تخت و تاج بلند

۵. راستی و صداقت حاکم و اطرافیان او؛

۶. رستگاری حاصل از راستی است؛

۷. آسایش حاکم در گسترش عدل و انصاف است؛

۸. دفع ظلم لازمه تحقق عدل است؛

رستگاری به راستی یابید

از کجی به که روی برتابید

کارگزاران ظالم یک حکومت شاید به دروغ و نیرنگ بتوانند مدتی حقایق را از مردم پنهان نگه دارند، ولی پرتو حقیقت همیشه زیر ابر سیاه باطل باقی نمی‌ماند و در آن روز، طغیان خشم عمومی بنیان باطل و اهل نیرنگ را ویران خواهد ساخت؛ اما در آن روز راستکاران رستگارند. بدین جهت

حاکم باید علاوه بر خود و خاندانش، مواظب کارگزاران حکومتی نیز باشد تا از طریق راستی و درستی عدول نکنند. حاکم حقیقی آن است که حکومتش موجب بسط عدل و داد باشد و حاکم عادل زمانی بیاساید که جامعه در آسایش باشد و جامعه آنگاه بیاساید که با عدالت حاکم، ظلم و ظالم مقهور و منفور گردد. علی علیه السلام زنده ماندن احکام اجتماعی را در گرو عدالت دانسته<sup>۱۸</sup> و می‌فرماید: قوام رعیت در پرتو عدالت است<sup>۱۹</sup> و جامعه را جز از راه عدالت نمی‌توان اصلاح کرد.<sup>۲۰</sup> عدل تنها میزان الهی در میان خلق است.<sup>۲۱</sup>

حیات جامعه به گسترش عدالت و دفع ظلم است. هیچ اجتماعی بدون عدالت، هر چند اندک، پایدار نمی‌ماند.

دوام و بقای قدرت یک حاکم به اندازه دوام عدالت اوست. علی علیه السلام فرمود: «إِعْدِلْ تَدْمُ لَكَ الْغُدْرَةُ»<sup>۲۲</sup>؛ عدالت بورز تا قدرتت دوام یابد.

روزکی چند چون بر آسایم	در انصاف و عدل بگشایم
آنچه ما را فریضه افتادست	ظلم را ظلم و داد را داد است
کار من جز درود و داد مباد	هرک ازین شاد نیست شاد مباد

مراد از ظلم را ظلم و داد را داد این نیست که به ظالم ظلم کنیم و با عادل به عدالت رفتار کنیم. بلکه مراد این است که عدالت را در حق ظالم و عادل یکسان اجرا کنیم. اقتضای عدالت این است که ظالم مجازات گردد و لو خود ظالم این عمل را به حق خود ظلم بدانند.

۹. جهاننداری در گرو مردممداری است؛

۱۰. مردممداری با مردم آزاری حاصل نمی‌شود؛

۱۱. آزار در هر صورت منتفی است، هر چند در حق دشمن.

نظامی می‌گوید: لازمه جهاننداری مردممداری است. آن که نتواند دل مردم را به سوی خود جلب کند نخواهد توانست بر آنان حکمرانی کند. شاید چند صباحی به ظلم و زور بر آنان تسلط داشته باشد، اما همیشه در بیم و هراس قیام و آشوب مردم به سر خواهد برد. مردم وقتی دلدادۀ حاکمی می‌شوند که از او آزار و اذیت نبینند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَحْسِنْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أُمِيرَهُ»<sup>۲۳</sup> نیکی به هر کس که می‌خواهی بکن، تا امیرش شوی».

خصم را نیز چون ادب کردی	صد بکشتی یکی نیازردی
کادمی را به وقت پروردن	کشتن اولی‌تر است از آزردن

۱۲. آگاهی از احوال مردم؛

۱۳. امکان دسترسی مردم به حکمران؛

#### ۱۴. پی‌گیری و جدیت در کارها.

بدون آگاهی از احوال مردم نمی‌توان مدیریت سالم و صحیح کرد؛ زیرا مدیریت در خصوص امور مجهول امکان‌پذیر نیست. آگاهی از امور مردم راه‌های گوناگونی دارد، لکن مطمئن‌ترین و صحیح‌ترین راه ارتباط مستقیم حاکم با مردم و اخذ اخبار از خود آنهاست. علی‌الغالب به مالک اشتر نخعی می‌فرماید:

فَلَا تَطْوُلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوُلَاةِ عَنِ الرُّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضُّيْقِ وَ قَلَّةٌ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛<sup>۲۴</sup>  
مبادا دوری تو از رعیتت به طول انجامد، زیرا دوری والیان از رعایای خود نوعی تنگنایی بوده و باعث غفلت و بی‌آگاهی از امور آنها می‌گردد.

دلخوش کردن به گزارش مأموران مخفی و غیر مخفی که انواع دخل و تصرفها در آن محتمل است، گناهی نابخشودنی است. حاکم باید زمان‌های مشخصی را برای ملاقات مستقیم با مردم در محیطی آرام و صمیمی، معین کند و با آنها به گفت و گو بپردازد.<sup>۲۵</sup>

مسئله دیگر پی‌گیری و جدیت در کار است. چه بسا حکمرانی با رعایای خود مرتبط باشد، ولی در بر آوردن حاجات آنها جدیت و پی‌گیری لازم را نداشته باشد. وقتی مدیران و کارگزاران حاکم ببینند که وی دستورهای خود را پی‌گیری نمی‌کند، به راحتی پرونده‌ها و بخشنامه‌ها را بایگانی کرده و به دنبال کارهای شخصی خود می‌روند. از این رو حاکم باید:

ز بزم طرب تا به شغل شکار  
ندیدی به بازیچه در هیچ کار

۱۵. استفاده از کارآگاهان در کشورداری، مانند:

(الف) نیروی مسلح؛

(ب) افسونگران و حيله‌گران در رشته‌های مختلف؛

(ج) خطیبان و سخنوران؛

(د) حکیمان؛

(هـ) پیران و زاهدان و عابدان؛

(و) پیامبران.

انجام هر امری مستلزم آگاهی از علوم و فنون مرتبط با آن است. مهم‌ترین امور جامعه، کشورداری است؛ از این رو، حاکم یا باید خود در علوم مختلف متخصص باشد و یا از مشاوران متخصص بهره‌گیرد، و چون همه چیز را همگان می‌دانند پس حاکم باید از مشاورت مشاوران بهره‌گیرد. نظامی یکی از رموز موفقیت اسکندر را استفاده از خبرگان و اهل حلّ و عقد در امور کشوری دانسته و می‌گوید: اسکندر در همه حال شش گروه از خبرگان در امور مختلف کشوری را به همراه خود

داشت و در مواقع مناسب از آنها استفاده می‌کرد:

**گروه اول**، جنگجویان و قهرمانان فراوان که در لشکر کشی‌ها آماده به خدمت بودند. امروزه از آنها به نیروی مسلح نام می‌برند. حفظ حدود و ثغور یک مملکت از تعدی و تجاوز دشمنان مستلزم وجود مرزداران و نیروهای مسلح قوی آن است.

**گروه دوم**، افسونگران و حيله گران: اینان به رموز و اسرار غیر عادی جنگ آگاهند. نیروهای مسلح فقط طریقه جنگ و مبارزه را می‌دانند، ولی در جنگ اسراری هست که گاهی با دانستن آن یک حاکمی بدون خون‌ریزی یا با کمترین خون‌ریزی به فتح بزرگی می‌رسد. در قدیم ساحران و افسونگران و حيله گران به این کار مشغول بودند و اکنون سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی و ضد اطلاعاتی به این امور می‌پردازند.

**گروه سوم**، خطیبان و سخنوران: مسأله زباندانی و سخن‌دانی و سخن‌رانی یکی از مسائل مهم سیاسی و اجتماعی است. گاهی با یک سخن آتش یک فتنه جهانی خاموش شده و گاهی نیز روشن می‌شود. به قول مولوی:

عالمی را یک سخن ویران کند      روبه‌هان مرده را شیران کند  
مجرم آن قومی که چشمان دوختند      وز سخنها عالمی را سوختند

گاهی حقوقی از راه گفت و گو زنده می‌شود که با صدها جنگ قابل احیا نیست. گاهی نیز با سخن و گفت و گو حقوقی پایمال می‌شود که خسارت آن از چندین جنگ بیشتر است. امروزه بنگاه‌های سخن پراکنی در سراسر دنیا شبانه روز مشغول فعالیت هستند و چه جنگ‌ها که این بنگاه‌ها زمینه سازی نکردند. در جهان امروزه گستره فعالیتی گروه سوم وسیع‌تر از گروه‌های قبلی است.

**گروه چهارم**، حکیمان باریک بین: گروهی که صلاح و رشد و تعالی یا فساد و تنزل جامعه را بهتر از دیگران تشخیص می‌دهند. اینان مغز متفکر جامعه هستند.

**گروه پنجم**، پیران زاهد: اینان عمر خود را به پاکی و صفا سپری کرده و همیشه در حلقه عبادت و بندگی خدا بوده‌اند. دلشان به نور عبادت روشن شده و باغ دلشان به نور دلدارشان گلشن گشته است.

به قول سعدی:

دیوانه عشقت را جائی نظر افتاده است      کانجا نتواند رفت اندیشه دانائی  
آن زمان که همگان در پیج و خم اسباب و علل گیر افتاده‌اند و به ذهن و زبانشان قفل حیرت زده شده است، زاهدان شب زنده‌دار که در دل تاریکی‌های شبانه به نور خدا چشم دوخته بودند، اکنون در پرتو همان انوار، فکر تاریک و حوصله باریک درماندگان ورطه سیاست را به بیان معنوی و الهی

روشن ساخته و صلاح امت را به آنها می‌نمایاند. از این رو نظامی این گروه را گروه پایانی قرار داده که وقتی همه گروه‌ها درمانده و عاجز می‌شوند، حکمران به این گروه پناهنده شده و گشایش کار را از اینان التماس می‌کند. مقام اینان بالاتر از سایر مقامات و پایین‌تر از مقام انبیاست.

گروه ششم، پیامبران: در ضرورت پیامبری همین بس که وقتی از هیچ گروهی کاری بر نمی‌آید و جامعه در بن‌بست مطلق قرار می‌گیرد، در درون دل و عمق فطرتشان ندایی می‌رسد که باید عده‌ای باشند که ما را از ظلمت حیرت و گمراهی نجات دهند؛ آنان نمایندگان الهی بر روزی زمین هستند که حقایق را به وحی خداوندی می‌یابند. پناه همه بی‌پناهان و چراغ راه در راهماندگان و امید امیدوارانند. نظامی هیچ دولت و حکمرانی را بی‌نیاز از این شش گروه نمی‌داند، همان گونه که اسکندر مقدونی با همه جهانگیری‌اش نیازمند اینان بود. وی این گروه‌ها را چنین معرفی می‌کند.

به تدبیر کار آگهان دم گشاد	ز کار آگهی کار عالم گشاد
شنیدم که هر جا که راندی چو کوه	نبودی درش خالی از شش گروه
ز پولاد خایان شمشیر زن	کمر بسته بودی هزار انجمن
ز افسونگران چند جادوی چست	کز ایشان شدی بند هاروت سست
زبان آورانی که وقت شناب	کلیچه ربودندی از آفتاب
حکیمان باریک بین پیش از آن	که رنجانم اندیشه خویش از آن
ز پیران زاهد بسی نیم کرد	که در شب دعائی توانند کرد
به پیغمبران نیز بودش پناه	وزین جمله خالی نبودش سپاه

۲۲. ارتباط با خداوند: ارزش هر آدمی به اندازه ارتباطی است که با خدای خویش دارد. پیامبران و اولیای الهی بدان جهت با کمال‌ترین و گرامی‌ترین انسان‌ها بودند که بیش از همه با خدای خود مرتبط بوده و او را پرستش می‌کردند.

قرآن کریم در آیات متعددی مردم را به این نکته متوجه ساخته که «همه آنهایی که غیر خدا را می‌خوانند (با خدا پیکار می‌کنند) قدرت ندارند تا یک پشه‌ای را بیافرینند، و اگر پشه چیزی از آنها بگیرد (خونشان را بمکد) قدرت بازپس‌گیری ندارند. طالب و مطلوب هر دو ضعیف‌اند. آنان قدرت و عظمت خدا را نفهمیده‌اند، در حالی که حقیقتاً فقط خداوند قدرتمند و عزیز است.»<sup>۲۶</sup>

علاوه بر این، انسان حکمران به قدرت و توان بیشتری نیاز دارد تا بتواند کارهای سنگین و مهم جامعه را انجام دهد. از این رو او بیش از دیگران خود را محتاج خداوند متعال می‌داند، خدایی که «هُوَ الْقَدِير» و «هُوَ الْقَوِيُّ»؛ پس لازم است بیشتر از دیگران با خدای خود خلوت کند و از او یاری طلبد. از این رو نظامی در حالات اسکندر می‌نویسد: او وقتی از همه جا ناامید می‌شد و هیچ کدام از

شش گروه یاد شده نمی‌توانستند به داد او برسند، رو به بارگاه غنی مطلق و قدیر و حکیم حقیقی آورده و با عرض نیاز به آن بی‌نیاز به رفع معضل می‌پرداخت:

کجا دشمنی یافتی سخت‌کوش	که پیچیدی از سخت‌کوشیش کوش
به پیغام اول زر انداختی	به زر کار خود را چو زر ساختی
اگر دشمن زر بدی دشمن‌اش	به آهن شدی کار چون آهن‌اش
گر آهن نبودى بر آن در کلید	به افسونگران چاره کردی پدید
چو زخم زبان هم نبودى پسند	به مرد زبان‌دان فرج یافتی
ز چاره حکیم ار هراسان شدی	ز رای حکیمان شدی بهره‌مند
گر از زاهدان بودی آن کار بیش	به زهد و دعا سختی آسان شدی
و گر زین همه بیش بودی شمار	به پیغمبران بردی آن کار پیش
	به ایزد پناهییدی انجام کار

۲۳. اعتدال: یکی از صفات حکمرانی و شهرداری حفظ اعتدال در همه امور است. افراط و تفریط دو آفت بزرگ جامعه است. و جهل یکی از علل آن است. در حدیث آمده است: «لَا يُرَى الْجَاهِلُ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا؛ جاهل همیشه در یکی از دو حالت افراط و تفریط قرار دارد». شهریان باید در عین دست و دلبازی و بخشش، حسابگر و دقیق باشند. در سایه رعایت اعتدال است که شخصیت افراد مورد توجه قرار گرفته و هر کسی در حد شأن خود از الطاف حکمران بهره‌مند می‌گردد؛ مناصب بزرگ به افراد کوچک و مناصب کوچک به افراد بزرگ داده نمی‌شود؛ از این رو نظامی می‌گوید: شهریان نباید غذای پیل را به مورچه و غذای مورچه را به فیل بفرستند. از جمله، پادشاه نباید به صفات مذموم خست و بخل متصف باشد که از اعتدال به دور است.

خرد گفت کان کس بود شهریار	که باشد پسندیده در هر دیار
به داد و دهش چیره بازو بود	جهانبخش بی هم ترازو بود
به مور آن دهد کو بود مورخوار	دهد پیل را طعمه پیل‌دار
نه چون خام‌کاری که مستی کند	به خامه زدن خام دستی کند
رهاورد موری فرستد به پیل	دهد پشه را راتب جبرئیل
همه کار شاهان شوریده آب	از اندازه شناختن شد خراب
که یک ره سر از نیزه شناختند	به مستی کلاهی برانداختند

وقتی اعتدال اساس امور قرار نگیرد، بزرگان خرد می‌شوند و خردان بزرگ، به وقت بخشش، بخل ورزیده می‌شود و در هنگام بخل، بی‌حساب بخشش می‌شود.

۲۴ و ۲۵. مردم دوستی و عاقبت اندیشی: صفت عاقبت اندیشی را عقل و شرع ستوده‌اند. عاقبت اندیشی گاهی فردی است و گاهی اجتماعی. آن که برای آینده خود برنامه ریزی می‌کند، آینده‌اش را دوست دارد و همیشه دغدغه آن را دارد؛ اما برخی افراد به دلیل علاقه به اجتماع و بندگان خدا، دغدغه جامعه خود را نیز دارند. از نظر نظامی، حکمران باید عاقبت اندیش باشد. در سایه عاقبت اندیشی می‌توان به بسیاری از بحران‌های اجتماعی غلبه کرد؛ لکن این عاقبت اندیشی زمانی ارزش انسانی و دینی پیدا می‌کند که برای مردم و رضای خداوند باشد نه برای تضمین حکومت خود. وی در این خصوص، قصه قحطی زمان بهرام رامتل زده و می‌گوید: عاقبت اندیشی بهرام باعث شد که مردم بدون این که تلفاتی بدهند از بحران عبور کنند و چهار سال دوران قحطی را بدون هیچ مشکلی پشت سر گزارند.

شاه چون دید قدر دانه بلند	در انبار برگشاد ز بند
سوی هر شهر نامه‌ای فرمود	که در او از ذخیره چیزی بود
تا امینان شهر جمع آیند	در انبار بسته بگشایند
با توانگر به نرخ در سازند	بی درم را دهند و بنوازند
و آنچه ز انبار خانه ماند باز	پیش مرغان نهند وقت نیاز <sup>۲۷</sup>

نظامی در این ابیات به چند مسأله اساسی که حاکم باید بدان واقف و عامل باشد اشاره کرده است:  
 الف) آذوقه هر شهر باید در آن شهر ذخیره گردد، تا در مواقع بحران دسترسی بدان آسان باشد؛  
 ب) خزانه‌داران هر شهر باید از افراد امین و صادق باشند تا اموال مردم را صحیح و سالم حفظ کنند؛

ج) در مواقع ضروری و بحران، دولت باید شأن اقشار مختلف جامعه را دریافته و رعایت کند.  
 د) حاکم همان گونه که به فکر مردم جامعه است، باید به فکر لوازم زندگی و ثروت‌های طبیعی نیز باشد. از این رو بعد از رسیدگی به احوال مردم و آسوده شدن از آنها، باید به فکر حیوانات و جانداران دیگر نیز باشد. این همان مسأله حقوق حیوانات است.

تا در ایام او ز بی خوردی	کس نمیرد ز هی جوانمردی
آنچه از دانه بود دربارش	هر کسی می‌کشد از انبارش
اشترانش ز مرز بیگانه	می‌کشیدند نو به نو دانه
جهد می‌کرد و گنج می‌پرداخت	چاره کار هر کسی می‌ساخت
لاجرم چار سال بی بر و کشت	روزی خلق بر خزینه نوشت
کارش آن بود کان کیائی یافت	از چنان پیشه پادشائی یافت

جمله خلق جان ز تنگی برد	جز یکی تن که او به تنگی مُرد
شاه از آن مرد بینوا مرده	تنگدل شد چو آب افسرده
روی از آن رنج در خدای آورد	عذر تقصیر خود به جای آورد
گفت کای رزق بخش جانوران	رزق بخشیدنت نه چون دگران
ناید از من وگر چه کوشم دیر	کاهوئی را کنم به صحرا سیر
توئی آن کز برات پیروزی	یک به یک خلق را دهی روزی <sup>۲۸</sup>

از نظر نظامی، حکمران نباید تنها به نظم عمومی و رفاه نسبی جامعه دلخوش باشد، بلکه باید دغدغه تک تک افراد جامعه را داشته و گرسنگی یک شخص برای او همانند گرسنگی یک جامعه سنگین باشد؛ بدین جهت تلف شدن یک فرد در حکومت بهرام برای او به قدری طاقت فرسا می شود و خود را گنه کار می داند که به خدا پناه برده و استغفار می کند. با این حال طبیعی است که امور ناشایستی در جامعه اتفاق خواهد افتاد که حکمران از آن بی خبر بوده یا دیر خبردار می گردد؛ بدین جهت نظامی در عذر تقصیر بهرام به خداوند سبحان، چنین سروده است.

توئی آن کز برات پیروزی	یک به یک خلق را دهی روزی
گر ز تنگی یکی ز جانوران	مرد جرمی مرا نبود در آن
کز حسابش خبر نبود مرا	چونکه مرد او خبر چه سود مرا
شاه چون شد چنین تضرع ساز	هاتفی دادش از درون آواز
کایزد از بهر نیکرایی تو	برد فترت ز پادشائی تو
چون تو در چار سال خرسندی	مردهای را ز فاقه نپسندی
چار سالت نوشته شد منشور	کز دیار تو مرگ باشد دور
فرخ آن شه که او به نعمت و ناز	مرگ را داشت از رعیت باز <sup>۲۹</sup>

نظامی در این ابیات، علاوه بر منافع اجتماعی حاکم عاقبت اندیش و مردم دوست، به یک مسأله مهم دیگر نیز اشاره می کند که در احادیث نیز از قول پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بیان شده است و آن برکات الهی و غیبی است که به برکت وجود حکمران عادل عاید جامعه می شود. در قصه نظامی، چهار سال مرگ و میر از جامعه بهرام دور گشت، زیرا او چهار سال به خلق خدا مخلصانه خدمت کرده بود؛ بنابراین وجود حاکم دیندار و مردم دوست موجب نزول برکات الهی می شود.

۲۶. اجتناب از خون ریزی: قرآن کریم می فرماید: «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مُنْصُورًا»؛<sup>۳۰</sup> پس در قتل اسراف مکن که قتل مورد نصرت است». خون ریزی هر چند بحق، باید در حداقل و به مقدار ضرورت باشد. درست است که زمین باید از لوث وجود انسان های جنایتکار و مفسد پاک شود، ولی

حاکم موفق کسی است که با مدیریت خود امکان رشد و پرورش این گونه افراد را از بین ببرد، یعنی زمینه شیوع جنایت و ازدیاد جنایتکار را از بین ببرد تا مجبور نگردد که آنها را از دم تیغ بگذراند. در سطح بین‌المللی حتی‌الامکان باید با گفت و گو و صلح از تحقق جنگ و کشتار جلوگیری کند. هر چند نیروی نظامی و انسانی قوی داشته باشد.

در اندیش ازین کنده پای پیچ	به خون ریختن کمتر آور بسیج
بدین گوی تا کی گرو باختن	چه خواهی ز چندین سر انداختن
بسا خون که در گردن تیغ تست	بسا آب دیده که در میغ تست
بگیرد به خون کسی گردنت	نترسی که شمشیر گردن زنت
نیندازدت ناقه در پای پیل	کز او چنان ران که تا یک دو میل
چه سرها به گردن در آویختی	بین تا چه خون در جهان ریختی
چه پرسند چون داد خواهی جواب	بسا مملکت را که کردی خراب
گلی چند را سر در آری به داغ ۳۱	بدین راست ناید کزین سبز باغ

۲۷. دلیری و فرماندهی: شجاعت و دلیری، از نظر نظامی، از صفات لازم و ضروری فرماندهی و حکمرانی است. ترسو بودن آفت رهبری است. شجاعتی که نظامی می‌گوید، شجاعت ذاتی فرمانده است نه شجاعت متکی به لشکر و قدرت حکومتی. آن که ذاتاً دلیر است همیشه دلیر است، چه در اوج قدرت باشد یا در گوشه زندان باشد.

آن که دلیری و آزادگی اش متکی به فهم و تربیت و شخصیت وجودی خودش است، همیشه چنین است؛ اما آنکه به زور بازوی دیگران دلیری می‌کند، به محض جدایی از آنان، خود را تهی دیده و تن به پستی می‌دهد. نظامی می‌گوید: فرمانده باید آن گونه دلیر باشد که لشکر از او قوت و قدرت بگیرد؛ یعنی پشتوانه لشکر و کشور باشد نه لشکر پشتوانه او گردد.

نبرد آزمای است و کار آگهست	به نیک و بد کار زارش رهست
که از بهر پیروزی آید به کار	بپرسید کان چیست در کار زار
چه سختی کند مرد را سست پای	سپه را چه تدبیر دارد به جای
که پیروزی آن پهلوان راست جفت	نبرد آزمای جهان دیده گفت
به فر تو یک تن سپاهی بود	که در لشکر چون تو شاهی بود
که از زور تن زهره مرد بیش	شنیدم ز جنگ آزمایان پیش
سرافکنندگی نیست در سرکشی ۳۲	دلیری است هنجار لشکر کشی

دلیری به تنهایی ممکن است آفت‌زا گردد، از این رو نظامی آن را به صفاتی دیگر وابسته دانسته

---

و گفته است: فرمانده دلیر باید علاوه بر دلیری، دانا، مؤمن به خدا و باگذشت باشد. اگر دلیری با صفات ذکر شده قرین نباشد سر از طغیان و آدم‌کشی درمی‌آورد. نظامی در این باره می‌گوید: بر خود متکی باش و بر خدا متوکل، جز خدا بر کسی توکل نکن و پیروزی‌ات را نتیجه توکل بر خدا بدان، اگر پیروز شدی با اسیران مدارا کن، راه فرار را بر دشمن مبنده، وقتی پیروز شدی از پیروزی در برقراری صلح و آرامش استفاده کن نه در دشمن‌کشی و دشمن‌تراشی.

از نظر نظامی لشکر بر دو رکن اساسی استوار است: صبوری و توکل به خدا. فرماندهی که پشتوانه‌اش خدا باشد خود پشتوانه لشکرش می‌شود:

ز لشکر نباید مدد خواستن	به هنگام لشکر برآراستن
که لشکر بدین هر دو ماند به جای	صبوری ز خود خواه و فتح از خدای
مکن بسته بر خصم راه گریز	چو پیروز باشی مشو در ستیز
که مردانه را کس نمالید گوش <sup>۳۳</sup>	گه ناامیدی به جان باز کوش

## پی نوشت

۱. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران (تهران: انتشارات فردوس) ج ۲، ص ۸۰۰.
۲. شعراء العجم یا تاریخ شعر و ادبیات ایران، ترجمه سیدمحمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۱، ص ۲۲۷.
۳. ر.ک: کلیات، ص ۸۵۸ و ۹۷۲.
۴. کلیات، خسرو و شیرین، ص ۱۲۸، ۱۲۹ و ۱۳۰.
۵. کلیات، شرفنامه، ص ۸۸۲.
۶. همان، ص ۲۹۲.
۷. همان، ص ۹۳۱.
۸. بقره (۲) آیه ۲۶۶.
۹. اعراف (۷) آیه ۱۷۶.
۱۰. رعد (۱۳) آیه ۳.
۱۱. کلیات، شرفنامه، ص ۹۹۹.
۱۲. همان، ص ۱۰۰۰.
۱۳. همان، ص ۱۰۰۶.
۱۴. همان، ص ۱۰۰۷.
۱۵. همان، ص ۱۰۱۰.
۱۶. هفت پیکر، ص ۶۶۰.
۱۷. همان، ص ۶۶۲.
۱۸. «العدل حياة الاحكام» عبدالواحد آوری، غرر و درر آمدی (تهران: چاپ دانشگاه) ج ۱، ص ۱۰۴.
۱۹. «العدل قوام الرعيه»، همان، ص ۱۸۳.
۲۰. «الرعية لا يصلحها الا العدل»، همان، ص ۳۵۴.
۲۱. «إن العدل ميزان الله سبحانه الذي وضعه في الخلق»، همان، ص ۵۰۸.
۲۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲۳. همان، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲۵. ر.ک: همان.

۲۶. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ ضَعْفَ

الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ». حج (۲۲) آیه ۷۳.

۲۷. کلیات هفت پیکر، ص ۶۶۳.

۲۸. همان.

۲۹. همان، ص ۶۶۴.

۳۰. اسراء (۱۷) آیه ۳۳.

۳۱. کلیات، هفت پیکر، ص ۱۲۹۵.

۳۲. کلیات، شرفنامه، ص ۹۶۶.

۳۳. همان، ص ۹۶۶.